در مطبع آفتاب دکن واقع ریزیڈنسی حیدرآباد دکن طبع شد

مضمون خاتمة الطبع از نتایج فکر بلند و طبع آسمان پیوند عالیجناب فیض مآب حضرت استادی مولوی علی حیدر صاحب مدظلهم العالی

شکر خدای عز و جل بر اختتام طبع این کتاب نایاب که تا حال چاپ نشده بود بلکه غیر از نسخهٔ منقول عنها ظن غالب است که نسخهٔ دیگر ازو پیدا نه باشد و قریب بود که از غایت کهنگی و دراست این نسخه هم از کار برود و ضایع شود —

ازین کتاب حالات دربار آصفی دو صد سال پیشتر ازین باید دریافت مصنفش شنارام پیشکار صدارت است که اکثر از امور بچشم خود دیده و بعض از آن از زبانی ماماپتا و درگاه قلی خان سالار جنگ که آنزمان مهم کاره بود شنیده در این کتاب درج کرده به هشتاد و دو ضابطه این کتاب را تقسیم ساخته و خاتمه مشتمل بر وصایای نواب میان آخر وده مطالعه این کتاب خالی از لطف نیست و فایده‌های تاریخی و نکته‌های سیاسی ازو میتوان گرفت لاکن باعث طبع این کتاب و اشاعت آن که بمنزلهٔ تصنیف و ستانف و احیای مصنفش توان گفت ذات ستوده صفات عالیجاه بهتر پایگاه جناب سید اسد الله طبا طبای معروف به میر نواب صاحب دام مجده است جناب ممدوح سالهای دراز در خدمتهای ملکی و مالی حضور نظام خلد الله ملکه صرف کرده یک سال شده که چرایه و وظیفهٔ ما دام الحیات گرفته اند ذوق تاریخی و مذاق علمی جناب شان را نگذاشت که نسخهٔ لطیف و نادر از دست دراست و پوسیدگی ضایع شود بنا برین چاپ فرمودند و نظیری خوب و مفید قایم کردند — پس باید کسانیکه پیش شان کتاب مفید و غیر مطبوع داشته باشند
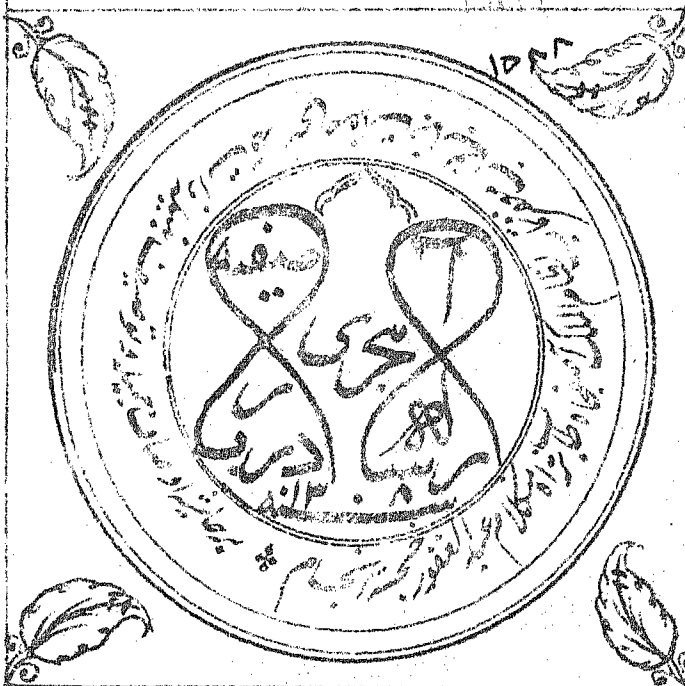
بعون صانع مکین و مکان و بفضل خلاق زمین و زمان
بدار الطبع ... طبع شد

بسم الله الرحمن الرحیم

حمد الله و نعت احمد | دو قالب جان واحد آمد

احمد و علی نظیر با هم | یک شاه دو گرو زیر بهم

اما بعد این یک رساله ایست موسوم بقانون در باب آصفی
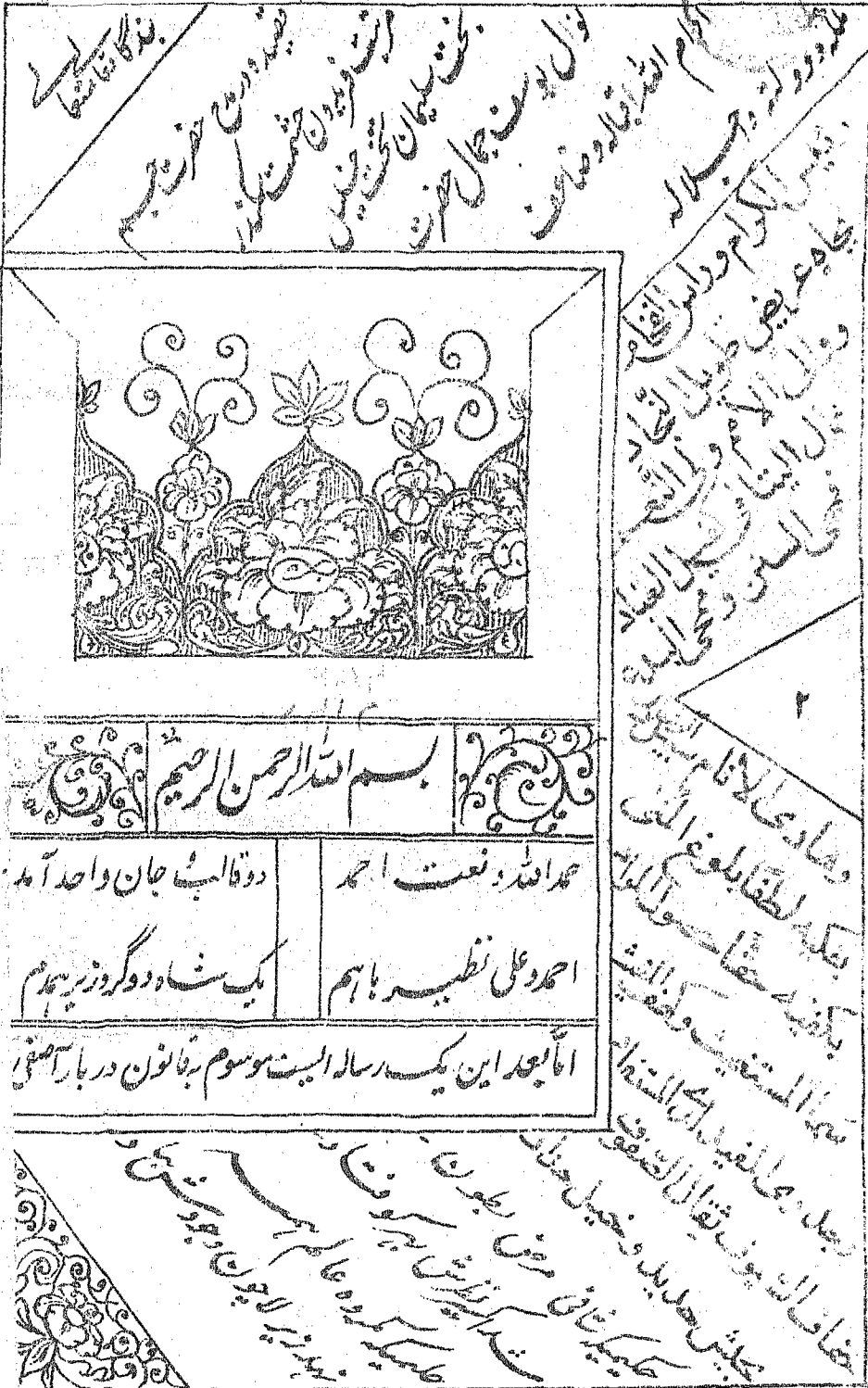
بی شمار ام نیک انجام در ایام سلطنت نواب فلک جناب

ف جاه طاب ثراه در سنه ۱۱ هجری بذکر آداب و قواعد و با

ز آن شهریار عالی تبار آنچه برأی العین دیده برشته تحریر نظم

شته باعتبار فاعتبروا یا اولی الابصار برای آیندگان

کار گذاشته و رساله ثانی رقم زده کلک معنی عبد الغفور مغفور را

در سنه هزار و یکصد و پنجاه هجری گلهای فضایل و محامد و مناقب

ایح آصف جاه طاب الله مضجعه برشته اجتماع گلدسته بند

عت این هر دو رساله ندرت طراز جهت استعلان جلالت عظمت

شاه دکن دا تبیان آداب نو و کهن این بنده فانی سید اسد الله

ف سپر نواب وظیفه یاب سرکار ابد پایدار آصفجاهی ابن

ستید حسین اصفهانی طباطبائی مناسب دانسته بدعای

کرده و قریه و قصبه بجالت بهروزی دیباچة الکتاب را

مشحون بدین مضمون ساخت والله هو الموفق والمعین

عبارت

اصل رساله تصنیف نساء رام نیک انجام

بسم الله الرحمن الرحیم

قانون بارگه آصف زمان | در بیهوده حقیقت کن بیان

بنام ایزد انا نه عزو شانه حیب رضوا البط سرکار نواب مغفرت مآب

آصفجاه قطاب تراقه احقر العباد نساء رام پیشکار صدارت

صوبجات دکن در شهور سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و پنج هجری

ظلال فضائله علی الانام

مولف

نی نگارد دبیاد صحبتهای بابرکات آن قدسی صفات اشک حسرت
ریخته یادگاری جهت جویندگان احوال و آگاهی برای آیندگان
استقبال میگذارد به منه و کرمه و سبب تحریر این چند اوراق
دراصل اینست که این کس را درین سنوات چندے اتفاق خانه نشینی
رو داد یاد آن مجالس اکثر اوقات دل را می برد بجهت مشغله
تسوید این اوراق نمودم من احب شیئاً فاکثر ذکره
بخیال اینکه بعد ملکے از اولاد ما را توفیق یار شود و از صاحبزاده
ہائے این خاندان را برمسند ایالت خریداری راه و رسم جد باجد
خود جوش زند این اوراق را که به منزلهٔ تبرکات است گذرانیده
وسیله روزی ساز و ما را در حالت رفاه بدعاے خیر نوازد

مقاله اول مجلس در دیوانخانه عالی بحیز تحفظ شدن فرد

اسم نویسی بار نمی یافت چون فرد دستش بقید تاریخ و دستخط [illegible]
بمهر مشرف دیوانخانه و پروانگی آمدن بمرده و چوبداران رسید
باز او را تا مدة العمر در دیوانخانه هیچ وجه مراحمت نیست مقاله [2]
صاحب دستاری که بندش دستار او خلاف ضابطه یعنی
در حصه او در رنگ آن سرخ یا خام باشد زینهار در دیوانخانه
بار نمی یافت۔ مقاله [3] اول مشرف دیوانخانه تعلیم پوشاک او
فرد اسم نویسی می نوشت چه اگر دستار بسر رشته سیاه پشت
حکم می کرد که موافق ضابطه سرکار بندش نماید و دامن جامه
غلطان بر فرش و چوبی بر سینه و گریبان تنگ نباشد۔
ضابطه [4] نواب عوض خان هنگام نیابت نظامت اورنگ آباد
یک نفر خیاط و یک نفر حجام با دو آدم قوی هیکل بر کوچه

دستگی از سقرلاط ترتیب دادہ بر سر مے بستند حالا آن رواج

بالکل متروک است بلکہ معیوب و سپاہیان دیگر ما بر سر سپہر

یا رومال می گذاشتند۔ ضابطہ جواہر پوشی مخصوص بروز عید بود

آنہم بقدر حال نہ آنکہ تمام مرغ زرین شوند۔ ضابطہ جامہ

زیادہ از ہفت و نیمہ زیادہ از پنج پاٹ نمی پوشیدند و رعایت قیمت

ہر کدام مد نظر میداشتند چہ دستار از جامہ اعلیٰ و جامہ از پاجامہ

اشرف باشد۔ ضابطہ اصلاح بدست غیر شرع نمی کردند و پیر

با وصف احتیاج عصا در دست گرفتہ بدربار نیاید مگر ہیوپا۔

ضابطہ ہر کسے را در خلوت می گذاشتند سلاح از و فرد

می گرفتند و ہنگام روانگی از انجا نہ حوالہ می کردند و از سلاح فرومایانیکہ

ہمیشہ باریاب خلوت بود تعرض نبود۔ ضابطہ دربارگاہ عام

صفاتش ملک و ملت ... اعتبار رسیده و از کرامت
از نسبت ذاتش دولت لفیض
ثانیه لسیه روزگار است
تا مشعل آتش قهرش بر ...
و از ... سوار است و شام

اقتدار یافته معنی حقیقت از
ذات آن ... پایه کرسی
نشست و لفظ جاه از آن
مظهر کمال قدرت از معنی ...

اودیوانخانه بیرونی هیچکس بے سلاح حاضر نمی شد مگر چوبداران
حقه و آفتابے برا چه قدرت که اندرون دروازه کلان که
سراپرده آویزان داشت دخل کند- ضابطه هیچ سپاهی
سپر و شمشیر یا تیر و کمان بدست خدمتگار ندهد یا خود واز
ضابطه با هر کدام یک خدمتگار جهت نگاهبانی پاپوش
یا صراحی یا بسته کاغذ در خلوت گاه می گذاشتند ضابطه
بسته و قلمدان مشرفان و متصدیان بدست خدمتگاران
می دادند و نقیبان و پیشکاران دستگی افراد و بکابود حسب
خودمیداشتند- ضابطه آنچه کمر بندد و تا تا زانو آویزان
می کردند تا اگر از حضور چیزے مرحمت شود و آنچه گرفته
با کمر بند ساخته بآداب گاه روند رواج این طور کمر بند

[illegible]

[illegible]

حالا در چوبداران و نفران مانده است - و لبس - و دستار کهڑکی دار از وقت عرش آشیانی بجمیع بندگان بادشاهی معمول بود تا عهد صمصام الدوله مرحوم فی الجمله رواج داشت حالا باشخاص دربار خال خال مانده - تو قبیر دستار عربی و مغلی و کهڑکی دار نواب مغفرت ماب بسیار می کردند و نواب شهید ناصر جنگ ۱۲ دستار کهڑکی دار از دست خود بسیار خوب می بستند و اکثر پوشاک جوڑ چیت مرغوب مزاج بود روزے در آمدن حضور فی الجمله دیرگر دید پرسیدند وجه توقف چه بود گفتند دستار می بستم چون یکمرتبه درست نیامد مکرر درست کردم فرمودند آدمی اینقدر در بند تزئین و آرایش لباس نباشد از دور گار ناکاره می شود از آنروز نواب شهید دستار را معافق نبند ناصر جنگ ۱۲

۱۱

پیچ در رشتهٔ [illegible] گذاشتند و خدمتگار دستاربند وقت بند [illegible]

آگاهی می‌کرد و اگر پیچی بر سر زیادتی می‌کرد همان دم [illegible]

می‌بریدند گو دستار قیمت گران داشته باشد و اکثر دستار

زین آباد که متصل برهانپور است مرغوب مزاج نواب شهید [illegible]

و با صورت پخته و خام بسیاری می‌پسندیدند و در حضور از رنگ خام

بسته می‌آمدند چهیت‌های تحفه طرز خوش قماش [illegible]

علی التواتر فرمایش می‌رفت و از آن سرپیچ و گلوبند و دیوار

و پلنگ‌پوش و غلاف تکیه‌ها و مسند و چهیت و غیره اقسام

تیار می‌شد و یک یک تهان چهیت یا دستار کمربند تا صد روپیه

قیمت داشت و کمتر هم می‌ساختند و از آن سرپیچ‌ها [illegible]

امرا می‌بستند و بعضی‌ها را بجای خلعت انعام می‌شد

۱۲

صنا بطه هیچکس جامه و نیمه بدون جیب یعنی کیسه ندارد و در
موسم گرما و سرما هنگام دربار و سواری اکثر نگله می پوشیدند و در پیدا
اهل اسلام نوشته هنود از چپ پیدا می داشتند چنانچه تصاویر مرد
آن وقت گواهی می دهند بندش دستار کهرکی وار شاهجهانی بطرز دیگر
و بندش عالمگیری دیگر است دستار شاهجهانی پیش هم کهرکی دار داشت
عالمگیر بادشاه از پیش موقوف نمود بطانه دستار کهرکیدار رنگا
رنگ می بستند و دستار چهیت بفتنی اگر بطانه زرد یا سرخ یا گلابی
یا سفید می داشت مضایقه نمی کردند بالائے دستار سفید پیچ
از چهیت اکثر لازم بود در مردم هنود پوشش نه وکش پیچ شال یا
دستار چهیت و نیمه آستین چهیت بر جامه سفید جعفر العبا و اختیار کرده
نواب مغفرت مآب بسیار محظوظ شدند و کمر بند خاصه شال خود

از فرط عنایت عطا نموده فرمودند که این تبرک خلد مکانی است
که بتومیدهم با آداب گاه رفته آداب بکرست بجا آوردم
ضابطه ۱۴ سپاهی اسپ خود بدون حکم رنگ نکند
ضابطه ۱۵ بجز جمعدار صد سوار پالکی و نقاره شتری ندارد
ضابطه ۱۶ گماشتهای ساهوکاران به بهل های چهتری
چورس سوار شوند و بهل های بنگله دار مخصوص متصدی
پیشکاران باشد و برات پیشکاران و دیوانیان عمده
سوار شوند و سائبان رات را جهالر نه بندند. ضابطه ۱۹
بیماران و ضعیفان میانه و دولی سوار باشند پالکی بدون
حکم سوار نکنند. ضابطه ۲۰ رقص زنان رقاصه در خانهای
امرا و ساهوکاران و متصدیان بدون تقریب عید

و شادی نشده باشد و از داروغه بدعت پروانگی خواهند

و خبر اینمعنی داروغه هرکاره قلم بند نموده در حضور گذرانند

ضابطه هرکارها بواسطه نائیک تا گوش خود بدولت رسیده

اخبار عرض کنند چنانچه وقتے چهاونی گولکنده بود تفنگ نامی

هرکاره از چهل کروه شب گیر زده وقت نصف شب بر دیوره

زنانه رسید قضا را در آنوقت ناظر دیوڑهی در خواب بود

هرکاره مذکور از اصوات خود تفنگ زد نواب در آنوقت

بر سفره طعام مشغول به تناول بودند که آواز تفنگ شنیده

همان دم دست از طعام کشیده و از دسترخوان پاک کرده

ما ماتیپا اصیل هند و شهر پاله اکثر حاضر میماند فرمودند شمع را

بردارد تا بیرون روم آواز تفنگ از دست غیر معلوم میشود

۱۵

شاید امر ضروری است بخیر خواهی درینجا رسیده مردم چوکی را
در خواب دیده خود آگاه سازد الغرض بر آمدند و دیدند که
هرکاره ایستاده است همان جا نشسته پرسیدند که از کجا
آمدی عرض کرد از لشکر باپوناتک مرہٹہ فرمودند او کجا است
هرکاره نام جاے گرفت فرمودند آن مکان ازینجا پنجاه
کروه فاصله دارد تو کے گذاشتی گفت امروز پیش پاس
که ازانجا بر آمدم و لشکرش پس فردا اینجا می رسد و اراده
تاسد دارد فرمودند امکان نیست که تو مسافت پنجاه کروه
درین عرصه کنی گفت علی الصباح از انجا بر آمده
یک لخت آمده ام و در خبر من خلاف نیست فرمودند
آن مکان راهی سوی شاه راه دارد تمام خار زار است

که گذر یک کس بدشواری میشود و ان راه از اینجا بفاصله سی کروه

است شاید تو از آن راه آمده باشی پیر و مرشد درست است

از همان راه آمدم خود در جیب خود دست کرده ده روپیه برآورده

بدستش انعام دادند و فرمودند داروغه خود را بگو که همین زمان با چند جوگے

هرکاره رود و بیاید تا همین جا جلوس دارم و چون داروغه تو

این طرف روان شود کسے هرکاره را بگو که منشی را پیش

ما فرستند و تو بفرودگاه خود رفته آرام بکن که راه دراز

آمده الحاصل فی الفور داروغه هرکاره و منشی حاضر آمدند

به منشی حکم شد که جابجا بمردم چراری حکام نویسد که جوق جوق

فردا اینجا حاضر آیند و تاکید بنگارند که نزدیکان خبر

بدوران فرستاده انتظار آنها نکرده بیایند و هر که را

روشن ضمیری که هر چه در
سلیمان قدر ذو ... بنیاز و
خداوندی که گاهی دولت ادراک
دولتش نگشته بیت
ضعیفی هم چنین به سپهر سمند
متوجه احوال می گردد

کار بجانه تدبیر بروج ضمیر منیر
بیکار و ذلیله صورت تقدیر راست
بیک حرف تفاوت ندارد و
و مضمرات خواطر و محظورات

خبر رسد مجوز توقف نکرد و منشی بسرگرم تحریر شد و خود متوجه
لفافه ها گردیده مهر از جیب خاص بر آورده ثبت کرده بدارو
هرکاره مے سپردند و داروغه هرکاره رو به رو داده بما ندم روانه
می ساخت تا آنکه قریب صبح فراغت از روانگی احکام کردند
منشی و داروغه را رخصت کرده بمحل تشریف بردند و تقید
کردند که داروغه هرکاره اخبار گذر ناتک مذکور ره متواتر بعرض
رساند تا آنکه روز دوم جوق جوق لشکر از دور و نزدیک
فراهم آمد و انبوهے در سواد کوبلکنده جمع گردید و بالپوناتک
فزو اے آن سپاهی گرد انبوه کثیر دریافته اراده فاسد
دور کرده زده از آنجا درگذشت نواب بعد عرض روانگی
او از آن سواد فرمودند یک غریب هرکاره ما را از غفلت

١٨

آگاه ساخت ورنه معامله خوب نبود ما را بابا نانک مذکور فی الجمله

سودا المزاجی است انیم دم قابل طلب بیباشند سردار را

غفلت نشاید این نقل زبانی - بابا ماتپابنت لال صیه که اهل کهست

هند و مشرب مورد والطاف بود شنیده بقید قلم آورده ام

و نیز از هرکاره تحقیق کردم و چون بعد مدتی از سالار جنگ

درگاه قلیخان ملاقات شد این مذکور بر سبیل ذکر کردم

او که داروغه هرکاره آن زمان بود بتصدیق این سخن

گواهی داد وجه این همه تحقیقات برای این بود که در

چهاونی کویلکنده احقر الناس رخصت خانه گرفته با ورنگ آباد

رفته بودم آمدم بمطلب صاف نویسان مسودات

منشی از خط نستعلیق و نسخ و شکسته متعدد بودند مسودات

کار دنیا و دین عالمیان
می شود منتظم بدولت او
حیثیت فیضش کنند و لهما شد
خلق را می کشند بحضرت او

امور خطیره حضور بادشاه و معاملات جنگ بجو سونجان مسودات
احکام تعلق براے راجه سنگهه منشی بود قلمدان بردار خاصه
مهر کلان و قلمدان زیر مهر خورد کرده درحضور مدام میداشت
وگاهے شعرے که بخاطر میگذشت بخط خاص نوشته جابجا
نزد شعراے پایه تخت و مخصوصان می فرستادند خصوص
اکثر اشعار و زمین طرحی پیش نواب شهید ارسال
می داشتند و ایشان هم آنچه می گفتند بحضور ابلاغ می کردند
این معامله رقعه بازی با پدر و پسر اکثر می ماند چنانچه
روزے نواب شهید این بیت گفتند و به پدر بزرگوار
فرستادند۔ بیت

مرنجان خاطرم جانان مزاجی نازکی دارم ۞ تو گر از حسن مغروری من از عشق تو مغرورم

نواب بیت مذکور ملاحظه کرده و بهٔ آرنده آن فرمودند
بگو که قباحت این بیت رو برو مذکور خواهم کرد اتفاقاً نواب شهید
تشریف آوردند احقر حاضر بود نواب جانب نواب شهید
متوجه شده فرمودند در بیت مرسله شما قباحت اینست
که مغروری نسبت بعاشق خوب نیست نواب شهید که
نشسته بودند برخاستند و آداب بجا آورده گفتند
بحضرت من عاشق معشوق مزاجم و این بیت نسبت
بحضرت گفته ام این قدر گفته روان شدند نواب متبسم گشته
خاموش ماندند آخر معلوم شد که نواب شهید در آن
اوقات پیغام اضافه خود کرده بودند و نواب چندے
رد و بدل داشتند بنابران کنایه بآن امر کردند سهو ران

۲۱

نزد یکے نواب زبانے رائے پورچند بعضے کلمات نصایح

آمیز بہ نواب شہید گفتہ فرستادند و این مصرعہ بخط خاص

نوشتہ بدست رائے پورچند دادند کہ بنواب شہید

بگذارند و بگویید ما چند سے مہمانیم و بعد ما این ہمہ ریاست

متعلق بشما است مصرع این بود — **مصرع**

اندکے بگذار تا سیر تحمل میکنیم ؛ نواب شہید بعد دریافت

کلمات مواعظہ مصرعے بخط خود نوشتہ بدست رائے پورچند

دادند و گفتند آداب ما عرض کردہ این مصرعہ بگذارانند

و بس — ع — گر تو استغنا میکنی من ہم تغافل می کنم ؛ الغرض

در مابین پدر و پسر عاشقی و معشوقی بود نواب عالیجناب با این ہمہ

خبطیات نواب شہید کمال عاطفت بحال ایشان مید اشتند

شائق المقال لطالب مستمعین
وافی النوال لسائل مستمندان
صاحب مسکینی کہ از گردیدہ
در دوستان وقارش کسب
تمکین نمودی بر ثبات نمودی
و چرخ گردش متانتش

شعر

وقتیکه نواب شهید مقابله کرده دستگیر شدند نواب
در حالت خشم با حاضرین مجلس همیقدر فرمودند که هرگاه
میر احمد را چیچک برآمده بود باگفته مردم محل ضرر را دانه
در دامن خود خورانیدم و خلاف شرع بمحبت میر احمد
کردم این همان ناهنجار است که با من بجنگ آشفتگی دارد
دیگر هیچ نگفتند آمدم [23] بمطلب در خلوت سوا پنج شش
کس خاص کسی را بار و رسائی نمی شد و نوبت بنوبت حاضر
می آمدند و جلسه بار عام زیاده از چهار گهڑی و کمتر از
دو گهڑی نمیکشید و چون وقت برخاست قریب میرسید
چوبداران بآنگ می زدند که برخاست دربار قریب است
هرچه عرض کردنی باشد بکنند و رخصت شوند - [24] ضابطه

۲۳

و عطا بردی از بردباری بی‌لقا
فطرتش کرامت کرده که
سرو گرم زمانه اضطراب
غیظ و درشتی بدلش کم
راه نبرده قهر و غضب
قدس خاطرش بار نیست
و در مجاوزی زلات اهل خطا
بخجالت اعاظم عفو بکار
فلک اعدا دو کشد
بتیغ انتقام گذرانیده
و آن ملکی ملکات ممدوحان

[illegible]

هنگام دستخط منیب و پیشکار باتفاق بوده کواغذمی گذرانیدند و شتر دارا
تمام در کچهری حاضر میماندند که اگر پیشکاری را در امری تامل شود
از سررشته دار دریافته عرض نماید روزے در لشکر
بر مقامات برم پوری نود شتر در عرصه دو پهر سقط شدند
که داروغه شتران مضطرب الحال و دل خود اندیشه ناک بحضور رسید
و عرض کرد که امروز طرفه هوائے بد وزید شتران بسیار مردند
اگر ده شتر دیگر بمیرند صد شتر میشوند نواب بیدماغ شده
فرموده مشرف را بیارند مشرف از کچهری در عرصه یک لحظه
حاضر شده روبرو ایستاد نواب از دست بطرف او
اشاره کرده مشرف دانسته که نواب مارا شناخته می پرسند
که تو کیستی بجواس عرض کرد که غلام مشرف خانه شتر است

شتر خانه فراموش کرده مشرف خانه گفت فرمود چرا میگی

بهمان حالت رسید گفت نواب متبسم شده برخاست

کردند آمدم به مطلب اول کاغذ خیرات که تعلق

بصدارت داشت و این خدمت را احقر الناس سرانجام

میداد به دستخط میرسید بعد از ان کاغذ دیوان و کن و از ان

بعد کاغذ بخشی الممالک از ان بعد میر آتش وغیره و بعد

دستخط کردن کواغذ دفاتر بادشاهی متوجه بر کواغذ دیوانی

خانه و خانسامانی وغیره کارخانجات خود می شدند و میفرمودند

اول کار آقا بعد از ان کار خود چون این کس فرد تعینات

وغیره متعلقه صدارت بکمال استیعاب مطالب خوشخطی

شکسته و نستعلیق بترتیب میر ضیاء الدین حسین خان صدر نوشت

می گذارند از راه عاطفت اکثر جانب پور رحیمند و غیره

حاضرین مخاطب گشته می فرمودند فردے که از دفتر

صدارت می آید قطعه میر علی است روزے خانمذکور

عرض کردند که اگر بر پروانه دفتر صدارت مهر خاص شده باشد

مستحسن است فرمودند مرتبه صدارت عظیم الشان

است و جد بزرگ والد ما ابتدا که از سمرقند آمدند باین خدمت

عظمی سرفراز شدند و بادشاه را کمال عنایت بحال

ایشان بود و صدارت را بتقدیم بر وزارت داشت ما نمی خواهیم که

مهر نام ما بالائے نام شما باشد و پایین هم بد نماست پروانهای

شما بهر دو دیوانے رفته باشد و بر طبق آن سند بعمل آید

و مهر ما به هر دو پروانه بالائے مهر دیوان بادشاهی مضایقه نیست که ما هم

وزیر بوده‌ایم و احکام شما در باب دریافت اراضی خارجمعی
بر جمیع زمینداران باشد و چه آنچه زمین از آنها گرفته باشند
و کیفیت هر موضع در هر دفتر که خواهند فرد نوشته
طلبداشته بر فرد سوال نویسان باشند و متصدیان هر
دو دیوانی نیز کیفیت بدفتر صدارت داده باشند چنانچه
تا حیات نواب عالیجناب نواب شهید چندے بعد
ایشان همین ضابطه ماند بعده برهم خورد نقل روزے
میر ضیاء الدین حسین خان صدر فرد یومیه بسم الله شاه
نظر بقریب وقت برخاست دربار و تاکید حضور و بودن
احقر در دربار بخط خود نوشته گذرانیدند ملاحظه کرده نوشته
فرمودند کدام کس نوشته است عرض کردند غلام

فرمودند پیشکار کجا است عرض کرد چون گرسنه بود برای
طعام خوردن از غلام اجازت خواسته بخانه رفت
فرمودند از خانه او نویسانیده می طلبیدند هر گاه شما
فردے بنویسید و بدستخط رسانند و در دستگی خود داشته
فراموش کنند و از پیشگاه ماجراے آن استفسار نمایم
واو از نادانستگی جواب ندهد سررشته دفتر کجا میماند
همین قدر گفته فرد مذکور بمردهه هاشم سپردند که بخانه پیشکار
رفته این را نویسانیده بیارد ما منتظریم و خود قلم بر گوشه
در انتظار شدند و دست از کاغذ دیگر کشیدند مردهه
هاشم همین که به احقر ندا کرد دستار بر سر و کمر بسته
در رکهه کرده حاضر آمدم و تا رسیدن در حضور فرد مذکور

کہ یک سطر زیادہ نبود نوشتہ بدست میر ضیاء الدین خان

دادم و او بحضور گذرانید فرمودند کہ چون کار پیشکار شما کرد

لازم آمد کہ کار پیشکار کند آیندہ احتیاط دارند کہ ہر کس کار خود کردہ

باشد موافق مصرعہ مشہور کار خود کن کار بیگانہ مکن

ضابطہ ۲۶ بعد ازان برخاست کردند حاضران دربار

کہ با این کس رابطہ مودت داشتند نزد ما آہستہ مبارکباد

گفتند کہ ہمہ تنہا شدہ باہم خندہا کردیم و گفتیم کہ تربیت

یافتہ جناب خانصاحب یعنی میر ضیاء الدین حسین خان

ام انہا نمی خواہند شما را این شیوہ مبارک باشد

غرض اہل دربار را باہم صحبتہا بود مذاق ہا می کردیم اطمینان

تمام از چغلی و بدگوئی بود زیرا کہ آقا انصاف داشت

مرحوم صاف سینہ آشنا پرست بودند الناس

علی دین ملوکھم ضابطہ کسے را کہ از حضور

تغیری کردند پیش از دربار چوبدار حکم باد می رسانید

کہ شما امروز بدربار حاضر نشوند و ازین حکم تغیرے

دریافت می گردید و منصوب را خلعت رد بر دوشے معزول

می دادند تا اقبال تغیرے روندہد در عہد نواب

امام و اسس تغیرے پیشکاری صدارت ازین عاجز

و بنام گنگن بنڈت نامی قرار یافت در دربار آصف الدولہ

مرحوم نیمہ آستین خلعت پیشکاری در دست بنڈت گو

پیش نیدند و چوبدار بانگ زد کہ فلانے بہ پیشکاری صدارت

سرفراز گشت منکہ حاضر دربار بودم این حرف شنیدہ

۳۰

بشاہنواز خان کہ آن وقت در دربار نشستہ بودند گفتم
کہ ضابطہ دربار آصفی اینست کہ معزول را حکم می شود کہ
در دربار نیاید من کہ حاضر باشم و تربیت یافتہ جناب مغفورم
پاس قاعدہ سرکار کردہ بخانہ میروم شاہنواز خان این
حرف شنیدہ گفت باشید و برا ہم و اپس گفتہ خلعت
موقوف ساخت و گفت در دربار دیگر خواہد شد از یک
دست گیرش برداشتہ آستین بدر کشیدند و آن
دربار ہمین بیرنگی تمام گشت روز دوم بدربار حاضر شدم
شاہنواز خان چوبدار فرستادہ مارا طلب داشتہ و دام
واپس داگفتہ خلعت استقلال باین ناکارہ بخشیدند
و بوردکالت خود مورد التفات داشتہ پیشکاری بخشی

۳۱

۳۴

الممالک هم ضمیمه سرکاری صدارت فرموده تفصیلات
نواب مغفرت مآب اکثر مسند دل عال اینکس بود و بسا اوقات
بصدور رقعه‌هاے دستخط خاص سرفرازی گشتم و نواب
شهید نیز همان مراعات میکردند و بعد روانگی سید محمد
دایم صدر حضور تعلقداری بکلانه نیابت صدارت کل مستقل
باینکس تفویض شد و بعد ازان بهر ورد مهر سجاده صدر را
خدمت کردم و تجویز صدر بر راسے او احقر بود و رقعات دستخط
بنام احقر العباد صادر می شد و تجویز اسناد آن که بسر جهات
صاحبزاده یعنی محمد خان صلابت جنگ و میر نظام علیخان
اسدجنگ و میر شریف خان بسالت جنگ و میر مغل علی خان
ناصر جنگ از دفتر صدارت منحصر بر راسے احقر بود

وسبق هر روزه اینها بقید نقب تعلیم بعد هفته و هفته حسب الامر
نوشته بحضور میگذرانیدم میفرمودند شخصی که ترکی دان خوب باشد
پیش ما آرید تا از و مکالمه کنیم نواب مغفرت مآب زبان
ترکی بفصاحت تمام می گفتند و کلمه کلام با امراء دربار در رفتار بود
عنما الطلم مثل دعاگویان خیرات طلب هر روز اول در باریتیط مبارک
می گذشت و بقدر احتیاج هر کدام برائے کتخدائی جهیز
و حج روی و تحصیل علم نقدی عنایت می شد کمتر دربار بود
که سی چهل هزار روپیه بارباب استحقاق سوائے
دستخط یومیه و انعام مرحمت نمی شد. نقل - روزے
عنایت الله محتسب پرگنه راهجنی سرکار جالنه صوبه اورنگ آباد
را در جرگه طالب علمان بملازمت رسانیدم چونام طالب علم

۲۹

۳۳۳

در سلطان را نمایش
گستری مورچه را جمهوری
سخن طرازی ثنا جاودانه
افزاست که شد شادمان
همه مرا عدد و مقداری
منظور باشد تا هیچ زبان

کرایه هم رسانده بار کنم وازبودن انبوه گاوان خزانه لشکر
و جمعی تمام هم میرساند و هم دو روانی هراسند
فرمودند شما کفایت خود و ما کفایت خویش می خواهیم
غرض شما اینست که هرگاه خزانه وافر در دست شما آید
شما با آشنایان خود از قرض و وام منت گذارند و نفعی
برگیرند و هنگام تنخواه از آنها وضع نمایند و ما میخواهیم
تخفیف کرایه گاوان باشد و نیز بر آن رو پیها نفعی اندوزند
و زندگی کنند و وقت بیوقت سپاهی که باحتیاج درماند
باشد و در سایه بداشت او بذات او وفا نکند کار روای او
شود و بهره از دیگرند و اینها از بهر و هم نو کر پیشه امیدند
بدیگران نمی دهند که وصول آن مشکل بود آبادی سا هوکاره

راقم و ناظم بنده عبدالعزیز غزنوی

عین آبادی ماست خزانه رکاب که بالفعل پنجاه لک است و تنخواه
او سه و اصلی می آید و خزانه تحویل ساهوکاران نامعلوم کمال
کرورها دارند و هر ساهوکار را لک پتی خیال می کنند این اقبال
برائے آبادی لشکر کافی است و اینهمه صرافه گویا کیسه ماست
هرگاه میخواهم روپیه خالص بیست روز سر هر کرده میدهند و در
روپیه هائے نقدی رکاب احتمال غش و تفاوت وزن کم
بسیار است ضرورتاً چند لک همراه میدارم و زیر مخارج
کرایه آن میشوم چه کنم که ساهوکاران زیاده زر قبول نمیکنند
والا این زر موجوده هم سپرد ایشان می کردم که نوکر
بیست روپیه اند و از اسامی و اسباب و املاک زر مضاعفی
با خود دارند و از آدم معتبر و بیه الله عزت اینها دیگر است

علاوه برینه تحریرش افسون عجب و سروری ... در قضای ... بنیم ساخته و بدین سبب ... استحقاق ... جامعیت ... و حصله اش ...

... حضرت امام موسی کاظم ... سلسله الذهب ... محبت اهل بیت

کتاب مآثر الامرا ۱ متضمن احوال نوئینان کامگار و امرای والا تبار و
بهارستان سخن محتوی بر اقسام فنون و اذکار مشاهیر از تالیف ادیب ۱۲

حاشیه صفحه (۱۳)

وقتیکه ما به برهانپور وارد شدیم بخبرچی رود داد وهم
دلاور خان پیش پا افتاد و با نور خان گفت کسی هست که ما را
لک روپیه سرانجام کرده بدهد و ظاهر کرد بر صرافه برهانپور
پی انداخت و در یک شب پنجاه لک سرانجام می کنیم
گفتم زنهار این نیت ندارند ما را ریاست این دیار در
خیال است ضعیفان را آزردن چه مناسب یک لک روپیه
از یک کس میخواهم که بعنوان قرض بدهد باین شرط که اگر
فتح ماست ما زر او مع سود قرار داد وام وام با مراعات
دیگر بدهیم والا نه ما را معاف کند و چشم مواخذه نماید
بیچرمل ساهو کار حاضر بود گفت لک روپیه تصدق بر حضرت
است غلام همین وقت حاضر میسازد. خود از دست

نوشته مهر کرده حواله نمودم او عرض کرد این زر تصدق
بحضرت است احتیاج نمک ندارد گفتم زر تصدق بسپاه
سمی و هم قرض نخواهم نمک بیارند اگر بظفر بازگشتم ادا میکنم
والا به برادران خود معاف نمایند بهچرخی همان زمان زر
حاضر کرده در شب نیم با هم تقسیم کرده صباح آن با حریف مقابل
شدم و باشش هزار کس شلوک دوازده هزار لشکر فیروزی
یافتم و غنائم فراوان ببرکت حسن نیت بدست آمد
زر بهچرخی ادا نموده نمک گرفتم و صحت الوزیرین خدمت در دل
نقش داشتم روزی نامبرده با عرض معروض داشت
دیدم که جامه صافی از بافته بهچرخی در بر دارد و بر دامن او
دست کرده فاش آن در بافته پرسیدم که بچند خریده اند

۳۹

حکایت

احیاناً دزدی شود سراغ بهم رساند والا نشان کند

ضابطه ۳ پوره دار بهر پوره شب گشت بذات خود کرده باشد

و خبر خانه بخانه در چوتره کوتوالی خاکروبان شهر بهر شام رسانند

و نقل آن اخبارنویس گرفته انتخاب زده با اخبار اطراف

گزبانی هرکاره ها و از دهر جا از هرکاره های ناکه شهر

دریافته بطور لفافه بمهر خود در حضور فرستد و بر دروازهای

شهر هیچکس را از سوار و پیاده مزاحمت نباشد و حسب جمعیت

پیشتر عرضی کرده باستصواب وکیل خود بیاید و برای استقبال

و موافق مرتبه شخصی از حضور تجویز می شد تا پیشوا رفته

بملازمت میرساند. ضابطه ۴ بر چوکیات مزاحم از کسی

نبود و اگر منصبداری یا صاحب شخصیت چیزی از

رسول ما صلی الله علیه وآله وسلم جنبانی حرام فرمود این
حرام نرد و قمار در این مضمر بلکه بدتر. ضابطه در اطراف
شهر با روز بازار نمی‌پسندند که شان شهر بنگاله بهر قصباتی
که خواهد مطلوبه از شهر گرفت باشند. ضابطه هیچ زن
به اسپ سوار نشود مگر زنان مرهته علی الرغم سرکار در لشکر
مرهته و ملکت آنها سوار شوند. ضابطه صاحبان دربار
یکدیگر را روبروی خود بدولت سلام نمی‌کردند و بر ملاقات
دربار اکتفا کرده بخانه یکدیگر بی تقریب شادی و غمی
و عیدین نمی‌رفتند. ضابطه مشایخ و پیرزاده‌ها
شبانه آمده ملاقات با حضرت می‌کردند و سبقت در سلام
حضرت می‌نمودند. جلسه شعرا و علما و صلحا اکثر بین العصر

دفتوالان سازهای خود با خود دارند و بر پالکی و فیل
این مردم را اصلا پروانگی سواری نبود ضابطه داروغه
فیلخانه فیل بجز پروانگی حضور در شادی هم نمی داد و چه جای
وقت دیگر و فیل مست را دور از آبادی می بستند
ضابطه نرخ غلات هر هفته نرخ نویس قرار داد و چودهریان
را تاکید کرده بحضور می گذارند و هرکاره اخبار واقعه
می رسانید اگر تفاوت در وزن یا فروخت ملاحظه میشد
یکروزه نرخ نویس تاکید سیرفت یا چودهری را [illegible]
می کردند و تاراجی دوکان او بعمل می آمد. ضابطه
در ریاست سی ساله نواب عالیجناب احدی را حکم
قتل نمود اگر در سالی دو سالی مجرمی واجب القتل

۴۸

هرکاره آمده ظاهر کرد که نزدیک لشکر چند دیهه افتاده اند

چهپرها انرا آتش زده اند این دود از انجاست فرمودند

اهل چهپر کجا اند عرض کرد بخوف لشکر مردم آنجا خانه ها گذاشته

گریخته اند فرمودند میر منزل کجاست چون زیر شامیانه

دیوڑهی حاضر بود در دیهه آمد فرمود چرا تفقد نمیکنند که چهپرهای

خالی بیگانه را آتش زده اند داول فرود آوردن لشکر

درین جا چه ضرر بود که با اهل دیهه تصدیع رسید و

بخوف ها آواره شدند او عرض کرد آب جای دیگر

نبود لهذا لشکر اینجا فرود آمد و برای نگاهبانی چهپرها

سواران و پیادها ان تعین اند اما مردم لشکر سراسر

خیره اند ضرب قمچی و تازیانه بخاطر نمی آرند و بطمع مالکیان

وجرات نواب اینهمه نفاذ حکم محض ببرکات تقوی وصلاح
خوانی وادعیه نواب عالیجناب بود که به هر دل سرایت میکرد
وهیبت می بخشید مولوی می فرماید - بیت

هیبت حق است این از خلق نیست ؛ هیبت این مرد صاحب دلق نیست

ریاست بدون ولایت عظمت بهم نمیرسد وولایت بجز
اخلاق حمیده میسر آمدن ناممکن بے لفتی در نواب
بایندرجه بود که وقتیکه حکم کوچ فرموده بمحل بهر التشریف
فرمودند چون پاسی از شب باقی ماند از مکان خود برخاسته
به تهیه اوراد خوانی بے معلوم احدے درخیمه خلوت
آمده بجائے مشغول باوراد شدند که فی الجمله چشم گرم
گردیده همان جا متصل چوب خیمه غنودند فراشی که بر برداشتن

واد شما پرده داری این سر نمایند و بکسی نگویند بعد مدتی

این سخن از اظهار رام سنگه بگوش احقر العباد رسید

همیشه یک خر وار ریگ در خوابگاه میرفت بعضی نزدیکان

می گفتند نواب آن ریگ را فرش کرده شبانه نماز میران

میخوانند والله اعلم روزی سواری مبارک

برناله تنگی گذر کرد آنجا بهیر لشکر گذار داشت خود چپاسش

دیده فیل را استاده نموده تماشای عبور مردم از ناله

می کردند اتفاقاً گاو پیرزالی درمیان ناله افتاد با نواب

چارچشم شده اشاره کرد مردم سواری دست بدست

آن گاو را برداشتند پیرزال افغان دشنام گویان

روان شد خود تبسم کنان باخواص خطاب کرد این بیت

نمی نوشتند عمده ترین آن دو رخا النصاحب و راجه صاحب بود

باقی با لفظ میر و مرزا و لاله و مل زبان زد عالم بودند الحال

بجز نواب صاحب و راجه صاحب از هیچ خانه یافته

نمیشود و رفاهی که او با نوکر لاله و مل آن وقت میداشت

نواب و راجه های ایند و را میسر نیست فاعتبروا یا اولی

الابصار آسمان همان زمین همان معلوم نیست کجا

رفت - آمدیم بمطلب تاکید بود هر دو هم هنود رسم ایام

نشاط خود مثل هولی و دیوالی و اهل اسلام رسم عید و محرم

زیاده از سه روز نکنند و مخفی اگر در خانها طول دهند مزاحم

نمی شد نه خرابات خانه و مال زنا و بهار احکم بود

بیرون شهر باشند و اگر کسی از اینجهت بزبان گواه دروازه

در مکانهائے اوقات مردم خانه کمتر می گیرند و آنانکه کرایه میدادند
داخل متعلق بیت المال شده بمساکین وغیره بالبطور پو وغیره
وغیره می رسید ضابطه یک کس را دو تعلقه نمی دادند
ومتغیر میشدند که روے زمین حصه هر کدام است و آسیا بنوبت
میگردد و از تقسیم تعلقه مردم بسیار روزی می یابند و توسیع رزق
میشود - ضابطه بر تعلقات عمده تا معتمد و اقربا را مامور میکردند
ومتغیر میشدند اوّل خویش بعده درویش و هنگام رخصت به تعلقه
همین دو کلمه می گفتند کاری کنید که شرمنده خدا و خلق نباشید
ضابطه و رجواهی بجز چهار کس دیگر را نمی پسندیدند یکے
دیوان خانه دوم منشی سوم داروغه چهارم عرض بیگی و اینها
هر چهار تن جامع الکمال انتخاب کرده میداشتند نادرشاه

ضابطه سواری بکمال آهستگی روان می‌شد و شور و غل
بجز آواز نقیب و سم ستوران هیچ بگوش نمی‌رسید و گردی
که از سواران بر لباس نواب می‌افتاد وقت فرود آمدن جمع
کرده در جای محفوظ می‌گذاشتند بنظر بودند که این گرد فتوح
است و ما بجا خواسته ایم تا حق تعالی نصیب ما کرده و نیز
این گرد نعلین که اکثر از اولیا اند دولت ما قایم و دایم است
فقرای صاحب باطن بعضی آشکارا و بعضی مخفی در لشکر
قیام می‌داشتند و نواب را با هر کدام رابطه خاص بود
و انحلال مشکلات از ایشان می‌کردند - ضابطه -
بردیپ چاند پیادگان که سوار نمی‌شدند همیشه بود و سال بسال نسخه
اندیهات با تشخیص جمعبندی و حاصل باقی بمعرفت قاضی و وقایع نگار

بود و سعد است تعطیلین محکمه چه حکم شرع بر ناظم و کوتوال بلکه
بر خود بدولت جاری می‌شد و وکیل هر کدام سه وکیل بادشاه
حاضر در محکمه می ماند ضابطه متقنه در قضیه میان دو کس محاکمه
افتاد هر کدام احکام حضور به قاضی کریم الدین خان قاضی بلده
می رسانیدند قاضی را نظر با حقاق حق در حکم تامل و توقف
بود که درین اثنا لشکر فیروزی وارد شهر گردید قاضی شرف
ملازمت دریافت نواب استفسار مقدمه از قاضی نمود
قاضی بیان واقع انچه صورت مسئله بود ظاهر ساخت نواب را
فی الجمله درین امر ذهول شد بقاضی فرمودند هر گاه دور بودم
آن صاحب خبر دیگر میفرستند و الحال که بالمشافه می پرسم
خبر دیگر می فرمائید چه وجه خواهد بود قاضی گفت من گاهی

ضابطه آداب سلطانی هیچ وقت فوت نمی کردند چون فرمان
صادر می شد در فرمان باڑی رفته با آداب تمام فرمان میگرفتند
و دیوان بادشاهی آنرا می گذرانید فرمان از دست دیوان گرفته
آداب بجا آورده برسر داشته بدولت خانه مراجعت می کردند و
تمام خلق شهر فرمانرا برسر نواب ملاحظه می کردند و اخبار نویس و
هرکاره بادشاهی کیفیت را بحضور بادشاهی نوشتند و برای
خطبه عیدین در عیدگاه بحاکم هر پرگنه و قاضی آنجا تاکید شدید بود
و خود بجلوس سوار شده دوگانه میخواندند و می فرمودند رونق اسلام
درین است و نذر عید از حضور باشخاص مخصوص گرفتن باقی ارا
می فرمودند بچه دهری پان بدهند و نذر معاف است و نباله عیدین
زیاده از سه روز نمی کشید و مبارک سلامت اهل دربار همین قدر

بهر کسی که عنایت می شد تاکید بود که هر کس هر چه باید بگیرد از خود
طلب نکند و بطلب اشخاص موافق مراتب آدم می رفت
بعضے ها را خدمتگار و برخی را چوبدار و بندی را فیلبیت و اکثر
بے طلب مامور بودند ضابطه بر دفتر دفتربندها مامور بوده
کشاد و بست می کردند واحدی کاغذ بخانه نمی برد و کچهری در
خانه نمی کرد و اهل مطالب را سرکار دربار بود و بس
ضابطه خیمه هاے دفاتر بادشاهی که عبارت از دیوان کن
و بخشی کن و میرآتش است سرخ از کهار دو استاده می شدند
و لال کچهری نام داشت و اول کاغذ این دفتر هم سرخ بود
و اسم نویسی منصبدار بر کاغذ سرخ و افشانی می نوشتند
و این همه کچهریها متصل با کارخانجات خود فرود می آمدند تنخواه

بایشان داشت ضابطه
کارپردازی رتشادداران دو
را فقیر می سازد زیرا که بلیت
این قوم گدائی است مصرع
گدا چون پادشه گردد گدا سازد جهان را
بودن چند دیوان که ... است

آرام یافتند و ما پوران چند را دیوان کرده بیفکر شدیم

اگر میر احمد بعد با بحال دارد خوب است و خیر می فرمودند

حضرت خلد مکان تعصب مذهب اختیار کرده خلل در سلطنت

انداختند و آرام نیافتند و تشخیص کار را تعصب و دین و

آیین خوب نیست زیرا که حق تعالی رب العالمین است

در پیش سایه او پس سایه موافق شخص نمی شود چون جمع کافر

و مومن متعلق بخود دانسته معامله دین اینها بر خدا گذارد و تعیین بیت سوال

نیست که اجرای ملت سازد و سوالان هم بخش تبلیغ داشتند و پس

ضابطه چهره منصبدار اسپ یادیان کمتر دستخطی می شد

و نقیب یادیان سوار را در سواری دخل نمی داد و کسی بحکم

بر کاری و پالکی نمی نشست و سوی چهل بجز صاحبزادها و اقربا

۵۹

۶۱

بازکسے می آیند سپاہیان گفتند ہرگاہ قسمت خواہد آورد
نواب فرمودند ناخوش شدہ مروید خانہ شماست گفتند حضرت
سرداراند فیل روان گشت چون بخیمہ گاہ رسیدند ابوالخیرخان
آمدہ سلام رخصت بجا آوردہ فرمودند شنیدہ باشید کہ مردم
رسالہ شما امروز از ما چہ سلوک کردند ابوالخیرخان گفت مصرعہ
ناز بران کن کہ خریدار تو باشد ۔ نواب فرمودند ناز باین بیمرگی ۔
ابوالخیرخان گفت الحال کہ ایشان تنخواہ خود گرفتہ رفتہ اند غلام را
حکم شود کہ آنہا را بسزا رسانند تا آیندہ کسے قصد این چنین شوخی
نکنند فرمودند مصرعہ در عفو لذتیست کہ در انتقام نیست ۔ ما ز رداہ
از آنہا معذرت خواستہ ایم و گفتہ ایم کہ خانہ شماست ہرگاہ

ابوالخیرخان بہادر امام جنگ از شیخ زادہ ہائے فاروقی است ۔ نسبش بشیخ فریدالدین گنج شکر میرسد

ظاهر می سازد فرمودند فی الواقع مصرف است خرج کرده باشد

هرچه بدهد بگیرند دوست ازو بردارید که بعد چندے این هم

میسر نمی نیست چنانچه دیوان معامله دو لک روپیه را به بست و

پنجهزار روپیه انفصال کرده عرض نمود فرمودند این مبلغ هم از

حسن تدبیر شما بجا شد والا نه مارا از همچو مصرف که روز و شب

بعیش و طرب میگذرانند توقع نبود خاتمه جمادی الاخر سنه ۱۱۶۱ هجری روز

دوشنبه در عین حالت قلق که روح قدسی قصد پرواز داشت وقت سه پهر

نواب ناصر جنگ را طلبیدند و بعضے کلمات وصایا بر زبان

آوردند میر ضیاء الدین حسین خان صدر الصدور بتقریب آبردن

چند حافظ یسین خوان باتفاق راقم مسطور که علاقه سرکار

خان مذکور داشت متصل قنات در انوقت ایستاده آن همه

سوم آنکه زندگانی خود و انتظام امور مملکت را منحصر در سفر
دارند و لذت منزل نبود و آب نبود و سایهٔ خیمه را در هیچ حال از دست
ندهند که حق سبحانه تعالیٰ در کلام مجید می فرماید که فسیروا
فی الارض اشارت این است از برای سفر و انتظام امور ریاست
موقوف بسفر مگر وقفه بقدر ایام چهاونی ضرور که جمیع جانداران
را درین هنگام تکلیف می شود و تعیناتی سپاه بتقاریب به اوطان
آنها منظور باشد که قطع نسل نشود - چهارم آنکه کارهای
جمیع خلایق محض از افضال الٰهی متعلق بخود دانسته باید که بعد
ادای فرض و واجب اوقات عزیز خود را بنظم امور متعلقه تقسیم
نماید و خود را بیکار نداشته شبانه روز خبر خلق الله از امور دین و دنیا
می گرفته باشند که عاقبت بخیر باشد - پنجم آنکه بشناسند که

مستقل چنانچه در بیجاپور ملک لکهو کها از فرقه سپاه روزی محی عورتی

الحال که این همه زمین از عهد حضرت خلد مکان بهیکس تعلق گرفته

رفته بفضل حضرت حق سبحانه و تعالی مصحف کریم خود از چشمه [illegible]

عاصی را عطا فرموده ما را چنین پیش ساخته تا این وقت آنچه

پاسبانی از کم و بیش قدر دانی مخلوقش بود دیده از چشم معدن من

سزاوار آن است که خبرگیری هر خاندان و مامور نمودن بکارهای

سرکار خود نوبت بنوبت چه از فرقه مسلمان و چه از قوم هنود و

بتبدیل آن سال بسال نهایت در سال دوم از جمله واجبات

دانسته می شود و باشند که دیگران محروم نمانند و سررشته

اینکار چه از خود و چه از پیروان خود تا که درین مدت العمر این همه مردم

که هر یک بلا تفاوت چه امیر زاده است یا بها بلطف و عنایات

زبان وار دراز نموده بار بار بحضور خلق خدا را ایذای تمام خواهند داد

نهم آنکه ادنی را بکار عهدهٔ عمده و اعلی را بکار ادنی مامور نسازد که نارسائی

حوصلهٔ او کار سرکار را ضایع و بی اعتباری سازد و چون رحم تقرر

دیوانی ... بهر چند که آدم خوب است آنست که تحصیل زر بقایا

سرکار را به آئین بهتر بعرض وصول می آرد اگر دو سه سال

دیگر هم بکار مامورهٔ مامور باشد می شاید باز مختار اند ـ

دهم آنکه در همه حال یقین داند که ریاست دکن موقوف به عالم

بندگی و نوکری است باید که آداب حضرت ظل سبحانی را بهیچ

حال از خود فوت نکند و از امر آداب شکنی عند الله ماخوذ و عند الناس

مطعون خواهند بود و چنانچه پادشاه قهرمان ایران بدیار هند

در دهلی رسید و نسبت فقرا عنایات آرا بطلب سلطنت

۶۷

دراسخ باشد و تا مقدور رو بمقابله جنگ نکند چه اگر فتح بید قدرت

واختیار اوست — دوازدهم آنکه از روی آنچه درین مدت

بتجربه رسید اینکه از جمله مردم دکن اهل برهانپور و بیجاپور بغرض

آشنا هستند و بهیچ وجه بقول و فعل شان اعتماد نیست بلکه

مثل مردم گجرات و کشمیر دانسته احتیاط و احتراز ازین قوم واجب

دانند — سیزدهم آنکه اسبابی که از فضل حق بالفعل آنچه موجود

دارم اگر قدم بر قدم داشته صرف نماید یقین که طبقه بر طبقه وفا خواهد کرد

والا بیش از دو سال کفاف نخواهد کرد — چهاردهم آنکه هر خزانه

که در رکاب موجود داشتم از برای جمعی سپاه و سایر

لشکر خصوص از بودن خزانه ساهوکار آباد می باشد و در بازار

آنها مخالف و لشکر مخالف خود بخود پریشان و متلاشی می شود

کارهاے دولت است هرگز از قید خلاص نشاند و چنانچه لفظ
نیڈٹ خانہ که در عالم مشهور است عبارت از قید این قوم است
میفرمودم آنکه الحال می‌بینید مردم کارخانه خود را بکارخانجات ما
بکشید که مهلت زیاده از دو سه ساعت یافت نمی‌شود شما را
بخداے کریم سپردیم که هدایت نصیب کند و در همه حال نصیر
و معین شما باشد و سایه عنایت از سر شما باز نگیرد و وقتیکه این
کلمات هدایت سمات از زبان نواب مغفرت مآب جاری شد
بنواب شهید رقت عظیم دست داد و حضرت خلد مکان باز از راه
شفقت پدری بنزدیک خود طلب داشته و اشک از رخسار او بد
مال پاک کرده فرمودند که از این گریستن چه فایده از احوال من
کار خلایق تنگ است مبادا فتنه خوابیده بیدار شود و مثابا

۶۹

ولہ ایضاً

دار و مدار دربار جہاندار آصفی

۱۳۰۹

قطعہ تاریخ من تصنیف لطیف شفیق حقیق آقا سید زین العابدین پسر
ابن سید مرتضے ابن سید میرزا خان مشہور بمیر عاشق حسین
نوری الجزایری الشوشتری نور اللہ مرقدہ۔

ہاتھ آیا اک رسالہ دربار آصفی	مضمون ہیں بہت سے عجب اسمیں بہتریں
چھپوا دیا ہے میر اسد اللہ نے اوسے	ہاتہوں ہات بکیگا سب میں ناظرین

تاریخ اوسکی ضیف نے ہجری میں ہے کہی
دربار آصفی کے ہوا ہیں دل نشین

قطعہ تاریخ طبع عالی سخندان خوش مقالی مولوی محمد
نائب سررشتہ دار محکمہ صوبہ دار صاحب صوبہ شمالی

سرکار آصفی کی توقیر دیکھ لو	اور اونکے انتظام کی تدبیر دیکھ لو
دربار آصفی کے جتنے تھے قاعدے	وہ سب کے سب ہیں اسمیں بہ تحریر دیکھ لو

اتباع خطی واقتضاے جناب ممدوح نمایند و روایت ان کتاب بنام خود کرده مدح مصنف را تاراج
فرمایند. نسخهٔ دیگر که نثر سلیس صحیح در مدح نواب انجاه طاب ثراه منظور گردید طومارے بیش نیست
محض باین سبب که در کتاب منقول بعین طور بود درین نسخه نیز بر حاشیه اش پیدا
کردند. اغلاطیکه بر وقت مطالعه درین کتاب بنظر آید سببش عدم وجدان نسخهٔ دیگر باید انگاشت فقط

سید حیدر طباطبائی